

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فرقان (جله سوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۵/۷/۱۴

با عرض تسلیت خدمت حضرت بقیه الله، برای سلامتی خود صلواتی ختم بفرمایید.

ان شاء الله خداوند نام ما رو جزء زائرین اباعبدالله (علیه السلام) در همه ایام بالاخص در ایام عاشورا و اربعین قرار دهد

### صلوات

ان شاء الله حداقل ثوابی که برای ما در این جلسه ثبت می شود، زیارت آقا اباعبدالله (علیه السلام) و بقیه اهل بیت (علیهم السلام) باشد صلوات

تعدادی از آیات سوره مبارکه فرقان در جلسه گذشته مطرح شد. برخی از نتایج نکات بدست آمده در جلسه گذشته به این ترتیب است:

۱. فرقان یکی از نام های قرآن است. سوره مبارکه فرقان به وجه «فارقیت» توصیفی از قرآن است. یعنی می تواند بین هست و نیست و بین بایدها و نبایدها جدایی بیاندازد.
۲. مهم تر از قرآن در سوره «عبدی» است که قرآن به او نازل می شود. ظاهرا به این ترتیب است به واسطه عبد، قرآن نازل می شود. اگر کسی به دنبال سوره ای در وصف پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، می تواند سوره فرقان را انتخاب کند.
۳. بحث «تبارک» رمز و رازهای برکت در زندگی را مطرح می کند. در واقع برکت را با نذیر ارتباط می دهد. نذیر یعنی کسی که هشیاری ایجاد می کند. مثل اینکه برکت در زندگی یعنی هوشیاری. هوشیاری یعنی ذاکرتر بودن در زندگی دارای برکت بیشتر در زندگی است. خمیرمایه عبد، ذکر است. به این ترتیب هر کسی عبدتر باشد دارای ذکر بیشتری است.
۴. در رابطه با «توقعات انسان از کسی که از جانب خدا مامور است» تحلیل مفصلی در این رابطه مطرح می کند، سیستم انسان را تحلیل می کند و آن را تعمیم می دهد. به این صورت که بیان می کند، قرآن به یک بنده نازل

شد. عده‌ای گفتند این فرد چرا در بازار راه می‌رود، چرا غذا می‌خورد و چرا مَلِک نیست. به تدریج با ذکر این موارد در آیات انتهایی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند، قوم من قرآن را مهجور کردند. بنابراین مهجور بودن قرآن به دلیل توقعات انسان به وجود می‌آید. یعنی اگر به انسان‌ها بگویید این کلام خداست، براساس توقعاتی که دارد بیان می‌کند اگر کلام خداست چرا به این شکل نیست!؟

یکی از مشکلاتی که انسان با آن مواجه می‌شود این است که وقتی حق را می‌بیند ممکن است حق را در قالب قرآن ببیند یا انسانی که از جانب خدا آمده است. ذائقه پذیرش او را ندارد و در نتیجه به آن جذب نمی‌شود. آیات سوره طبق تحلیلی که می‌کند علت عدم جذب را ظلم می‌داند و آن عامل اصلی و پایه در تغییر ذائقه انسان نسبت به حق است. یعنی هر کس ظلم کند به خود یا به دیگران، به طور طبیعی ذائقه او نسبت به حق تغییر می‌کند. به این ترتیب وقتی حق را می‌بیند، سوالات او بیشتر از دریافت‌هایش است. در واقع سوالات مختلفی در ذهن فرد نقش می‌بندد.

هر کس در زندگی ظلم کند، اولین خصوصیتی که در او ایجاد می‌شود، ذهن پر شبهه و نا آرام خواهد بود. اگر قرآن فرقان است، فرقان بودنش در کسی که فاقد ظلم است اثر می‌کند. زمانی که کشش انسان به چیزهای دیگر بیشتر از قرآن باشد و خیلی وابستگی به قرآن ندارد، معلوم می‌شود این فرد ظلم‌هایی دارد که باعث تغییر ذائقه او شده است.

### سوال: چرا این عدم تمایل در کودکان هم دیده می‌شود؟

با توجه با آیه‌الکرسی، مومن از ظلمات خارج شده و وارد نور می‌شود و کافر از نور به ظلمات می‌رود. طبع کودکان این گونه است و علت آن طبیعت انسان است که ظلوم و جهول است. ولی به نسبت کسی که کافر می‌شود، در نور است و به نسبت کسی که مومن است در ظلمت قرار دارد. همهٔ بچه‌ها میل به نماز دارند که این تمایل به دلیل همان نور اولیه است. بعد از انجام عمل صالح، نور ثانویه‌ای اضافه می‌شود که در این صورت انسان را عاشق نماز می‌کند. در غیر این صورت عاشق نماز نخواهند شد. اگر به تدریج حال انسان نسبت به قرآن شبیه به حال طفل نسبت به مادر نباشد، در این صورت دچار مشکل است.

از طرفی ظلم‌هایی هم وجود دارد که بر فرد القا شده است. یعنی همیشه خود انسان موکد ظلم نیست. در سوره فلق ذکر می‌شود «غاسق اذا وقب» در واقع این‌ها ظلمت‌هایی است که از طرف جامعه مستولی بر فرد می‌شود. در سوره فرقان، قرآن را به عنوان یک عامل جداکننده زندگی‌های با برکت و فاقد برکت معرفی می‌کند.

گاهی عواملی در زندگی رسوخ پیدا می‌کند که فرقان نما می‌شوند و شکل فرقان به خود می‌گیرند. در واقع کاری که فرقان می‌کند را می‌کنند اما در جهت عکس و غیر حق هستند. یکی از این موارد «أخِله» است به معنای خلیل‌ها است. خلیل از مشتقات «خَلَّ» است، به معنای دوستی که نسبت به خلل و فرجهای انسان آگاه باشد یا بتواند آن‌ها را پر کند. لذا هر دوستی خلیل نیست. کسی که راز و رمزهای زندگی را بداند یا نیازها و حفره‌های انسان را پوشش دهد، خلیل نام دارد. لذا انسان یک موضوعی به نام خلیل را در زندگی خود پیدا می‌کند. ممکن است همسر او باشد یا فرزند یا کس دیگری باشد. یعنی خلیل الزاما جنسیت ندارد. کسی است که نیازها را برطرف کند.

«خلیل الرحمان» کسی است که نیاز خود را از جانب خدا پر می‌کند. در واقع کسی است که خلیفه صمدیت خداست چرا که توسط خداوند پر می‌شود. ولی زمانی که خلیل فرقان نما می‌شود، معلوم می‌شود که انسان خیلی وقت‌ها به هوای دیگری به جهنم می‌رود. نکته مهمی است که در سور مطرح می‌شود که انسان‌ها به طور طبیعی خود را تحت تاثیر اغواهای دیگری یا دیگران قرار می‌دهند و نوعا در اثر آن گمراه می‌شوند. در واقع در این سوره نقش خلیل را پر رنگ بیان می‌کند. فقط در سوره فرقان این اصطلاح و واژه مطرح است که معلوم می‌کند این افراد کار فرقان را بالعکس می‌کنند.

ظلم، ظلم است. کم و زیاد ندارد. بر دو نوع است: ظلم به خود و ظلم به دیگری. ظلم به خود به واسطه گناه کردن و نقص در کمال به انسان وارد می‌شود. ظلم هم به معنای تاریکی است ولی در سوره مبارکه نمل ظلم را قرین علو می‌گیرد و فساد. یعنی هر چیزی که در فرد علوی ایجاد کند. ظلم مبدا میل را تغییر می‌دهد. انسان باید از ظلم بترسد. انسانی که از ظلم می‌ترسد حاضر است برای فهم ظلم چه کارهایی بکند؟ اگر موضوعی برای فرد مهم شود، واقعا برای او مهم می‌شود. این فرد یک چشم بینا و گوش شنوا پیدا می‌کند. به این ترتیب موضع‌گیری نسبت به فهم موضوع ندارد ولو اینکه بچه‌ای این موضوع را برای او روشن کند. مهم این است که انسان تشنه شود. انسان اگر تشنه باشد از پیامبر طلب می‌کند که آنچه از غیب آورده را به او عرضه کند ولی اگر تشنه نباشد نسبت به آنچه پیامبر آورده موضع خواهد داشت. از سور فرقان می‌توان فهمید ذائقه افراد قرآنی هست یا نه.

در بحث استغفار به طور مفصل راجع به ظلم بحث شد. استغفار ضد ظلم است. غفران یعنی محو اثر ظلم، به همین دلیل استغفار می‌کنیم. یکسری از ظلم‌ها از محیط بر انسان القا شده است و در لایه‌های وجودی او قرار گرفته است که به واسطه رشد انسان این موارد اصلاح می‌شود. این انسان را مخلص می‌نامند. یعنی یکسری ظلم‌هایی وجود دارد که فقط به واسطه امدادهای غیبی برطرف می‌شود.

ظلم‌هایی که در حوزه تکلیف قرار دارند دو دسته می‌شوند:

اول: نسبت به خود فرد است به نام ظلم به نفس. کار خوبی که باید انجام می‌داده را انجام نداده یا به گناه مرتکب شدن در این دسته قرار می‌گیرد.

دوم: ظلمی که فرد نسبت به دیگران دارد به نام ظلم به غیر مطرح می‌شود. مثل حق الناس، غیبت و هر چیزی که به دیگری آسیب برساند. بدترین آن ظلم‌هایی هستند که ظلم و تاریکی را در دیگری القا می‌کند. مثلاً فردی را بی‌نماز یا بی‌حجاب می‌کند. یا روایات را بد می‌خواند. خیلی از کارهای جزئی ما هم به دیگران آسیب می‌زند. باید به خدا پناه ببریم تا دیگران از شر ظلم‌های ما در امان باشند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَانِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶)

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيِّنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷)

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸)

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلنَّاسِ خَدُوعًا (۲۹)

«كَانَ الشَّيْطَانُ لِلنَّاسِ خَدُوعًا» به شیطان ربط می‌دهد. یعنی خیلی وقت‌ها ارتباط‌هایی که بین انسان‌ها برقرار می‌شود به واسطه شیطان است. انسان غیبت می‌کند و جزای آن به این شکل است که ذائقه فرد تغییر می‌کند و حفره‌ای در فرد شکل می‌گیرد به نام غیبت. بعد فردی را می‌بیند که غیبت کرده است. انسان حس می‌کند با این فرد ارتباط خوبی دارد. القایی صورت می‌گیرد و این دو کنار هم قرار می‌گیرند. این هم خیلی جالب است که بین تعداد زیادی انسان چطور این دو با هم ارتباط قوی برقرار کرده‌اند. لذا ذائقه به همراه القای شیطان برای جریان منفی کافی است. به همین دلیل در حرکت‌های اجتماعی انسان هم ذائقه و مثل خود را پیدا می‌کند. البته در حق هم یکسان است و ذائقه‌ها وجود دارد.

شکل‌گیری بعضی دوستی‌ها خیلی سریع است. خلیل این‌گونه است. اگر کسی ظالم شد، القائات محیطی و انسان‌های اطراف این ظلم را تشدید می‌کنند. یکی از القایی که به اباعبدالله (علیه السلام) می‌دهند «قتیل العبرات» است، یعنی کشته شده اشک‌هاست. یعنی به دلیل جوزدگی دوستان به میدان کشیده شد. در حدی که در روز

عاشورا و میدان جنگ، کسی به اندازه قاتلین حضرت برای ایشان گریه نکرده است. دلیل آن این است که انسان در صحنه مخالفت با خدا حاضر می شود در حالی که دلش او را یاری نمی کند. ولی احساس می کند باید باشد. خیلی خطرناک است زمانی که انسان مطرح می کند «کار اشتباهی که می کند، دست خودش نیست». از طرفی اغوائاتی هم از سوی محیط به فرد می شود.

برای خروج از این حالت انسان باید کارهای اشتباه را تکرار نکند تا ذائقه او به تدریج برگردد. باید مدتی را با طبیعت باشد تا ذائقه او به سمت نور برگردد. به هر حال ظلم انسان را تیره می کند و این تیرگی مدتی هم در انسان می ماند. از طرفی بخشی از این تیرگی آگاهانه است و بخشی ناآگاهانه. مثلا وقتی کسی وارد جریان اذلال می شود، بخش زیادی از کارهایی که می کند از روی آگاهی نیست. یعنی ظلم روی ظلم قرار گرفته است و خلیل آن را تشدید می کند و شیطان هم مدیریت می کند. در این صورت جریان ثابتی ایجاد می شود طوری که از صد ظلمی که از سوی فرد صورت می گیرد نود و نه درصد آن ناخودآگاه است. ولی حداقل یک ظلم آگاهانه وجود دارد که فرد برای خروج از این جریان باید از همان یک ظلم آگاهانه شروع کند. به تدریج امکان مقابله با ظلم ها بیشتر را خواهد داشت تا پاک شود. ظلمت شوخی نیست. انسان در تاریکی قرار دارد و اگر هم اشتباه می کند، دست خود او نیست. ولی همین فرد یکسری کارها دست خود اوست و اگر از ظلم ها دست بردارد، می تواند به زندگی برگردد در غیر این صورت به سمت هلاکت محض می رود.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

این سوره مکی است اما زمانی که می گوید «قرآن مهجور» خبر از سقیفه، بر پا نداشتن غدیر، از خوارج نهروان و از جایی که همه مسلمان هستند اما قرآن در سیستم آنها نیست، می دهد. اهمیت این آیه کمتر از عاشورا نیست. اصلا خود عاشورا است چون در اثر این موضوع است که واقعه عاشورا ایجاد می شود. وقتی انسان ها از قرآن دور می شوند ذائقه آنها معاویه و عمر و ابوبکر را می پسندد.

در عرف عرب حفظ قرآن ساده و مثل متن بوده است. خیلی مواردی که در رابطه با تقید خوارج مطرح می کنند واقعیت نداشته است. حضرت آقا در یکی از تحلیل های خود در رابطه با خوارج آنها را مشابه منافقین معرفی کرده اند. خیلی متفاوت است اینکه انسان خوارج را جزء منافقین بداند یا آنها را افراد خشک مقدس بداند.

منافقین حتی از آیات قرآن هم استفاده می‌کنند. مثلاً در نامه‌ها و حکم‌هایی که دارند حتی در نمادهای خود هم از آیات استفاده می‌کنند. در واقع این افراد از نور قرآن بی‌بهره‌اند و نابینا هستند. حتی آیاتی که استفاده می‌کنند هم خیلی بی‌ربط به موضوع مورد نظرشان است که نشان از عدم فهم آنها دارد.

قرآن فرقان است. جداکننده است و زمانی که برجایی می‌تابد پاک را از خبیث جدا می‌کند. خسران قرآن برای این افراد این است که عالم را بدتر می‌کند. او را رها نمی‌کند. این فرد با توجه به سوره زمر از ذکر حال خوبی ندارد. در واقع قبل از تابش قرآن خیلی این احساس را ندارد. لذا انسان باید به برکت امام حسین (علیه‌السلام) و اهل بیت (علیهم‌السلام) و انبیا (علیهم‌السلام) از ظلم پناه ببرد. چرا که اگر انسان ظالم به نفس باشد و کاروان حسین بن علی (علیه‌السلام) در حال گذر باشد نه تنها به او نمی‌پیوندد بلکه آن حرکت را نقد می‌کند و نسبت به آن موضع می‌گیرد. شروع می‌کند به استدلال آوردن که چرا با فلانی مشورت نکرد.. شاید با یک مذاکره موضوع حل می‌شد و از این قبیل حرف‌ها. اگر انسان مسیر کربلا را روی نقشه دنبال کند، خیلی از این شایدها به ذهن انسان می‌رسد. وقتی ظلم باشد سیستم تحلیل انسان در مواجهه با حق روشن می‌شود. ولی این تحلیل منجر به همراهی با این کاروان نمی‌شود. در زیارت حضرت عباس (علیه‌السلام) ایشان به چند لقب معتبر شده‌اند. یکی از آنها «نصیحت به اخی» است. یعنی حضرت تحلیل دارند ولی در سپاه خود. همه خصوصیتی که برای قمر بنی‌هاشم (علیه‌السلام) می‌آورد همان خصوصیتی است که عده‌ای به واسطه آن و به بهانه آن با وجود اینکه انسان‌های خوبی بوده‌اند ولی در سپاه یزید بودند.

ظلم، رابطه انسان را از قرآن و امام قطع می‌کند. اینکه فرد توان تشخیص ندارد و امام هم به او القا نمی‌کند، محصول یک ظلم است. از طرفی این ظلم‌ها حقیقتاً باید برای فرد مهم باشد در این صورت به او گفته می‌شود. چنین فردی سراپا گوش می‌شود. حتی حرف‌های یک کودک هم برای او مهم می‌شود. در غیر این صورت از خود قرآن هم انسان چیزی بدست نمی‌آورد و متوجه نمی‌شود.

بحث راجع به استدلال نداشتن نیست. اینکه انسان در زمان قیام عاشورا بود چه می‌کرد، موضوعیت است. مثلاً در زمان حرکت حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) ما در ایران بودیم، در نتیجه احتمالاً از موضوع حرکت ایشان به سوی کربلا بی‌اطلاع می‌ماندیم.

انسان دارای ضمیر هوشیاری است که به وسیله امام و قرآن به صورت وحی اخبار به او منتقل می‌شود. به میزانی که ظلم در انسان زیاد شود، او در تاریکی است و این ضمیر در او خاموش خواهد بود و بنابراین دریافتی نخواهد

داشت. انسان اگر هست باید صدای امام را بشنود. اگر نشنود به همان اندازه ظلمت دارد. برای خروج از آن باید همه حواس را جمع کرد و این توجه اگر مستمر باشد «اخلص لله» می شود.

انسان زمانی که متوجه ظلم خود می شود، نوعاً شروع به حسرت خوردن می کند و خود را از جامعه کنار می کشد و ارتباط خود را با دیگران کم می کند و در همان حال باقی می ماند. در حالی که اگر حقیقتاً ناراحت این موضوع باشد، ظلم خود را برطرف می کند. خدا از انسان برطرف شدن ظلم را می خواهد نه گوشه گیری و غم غصه داشتن. این باور غلط در بین مردم است که هر کس محزون تر باشد، حال معنوی بهتری دارد. در حالی که قرآن می فرماید: «خسر الدنيا والاخره» و «ذالك خسران المبين» خواهد بود چرا که حزن، فی النفسه مطلوب نیست. آنچه مطلوب است، نداشتن ظلم است.

اگر انسان به جای خدا قضاوت می کرد، غالب افرادی که ظلم در آنها رشد کرده را تبرئه می کرد. از نظر ما هر کسی هم غیر ازین فرد در این شرایط قرار می گرفت و بزرگ می شد، قطعاً ظلم می کرد، پس این فرد بی گناه است. لذا وقتی انسان ها را تحلیل سیستمی می کنید تقریباً همه مجرمین برائت پیدا می کنند. اما در قرآن اینگونه نیست. وقتی در زندگی افراد قرار می گیرید این گونه است. برای خدا مجرم، مجرم است و ظالم، ظالم است. یک جریانی دارد به این ترتیب تبرئه های خداوند مثل ما نیست. برای خداوند آنچه فرد در دست دارد و عمل نمی کند بیشتر از جرمی که مرتکب شده موضوعیت دارد. در این صورت انسان ها شاید در معرض آن گناه بزرگ نباشند اما در معرض کار کوچکی می توانستند بکنند و نکردند، قرار می گیرند. یعنی گویی ما و آن مجرم در یک موقعیت قرار داریم. در واقع هر دو در یک فضا و یک محور مختصات قرار می گیرند.

برای مثال در ایام محرم که در آن قرار داریم، مگر همه افراد دوست ندارند که در کاروان حضرت باشند، پس حداقل یک ظلم را در خود برطرف کنند. در واقع به مصادیق جزئی ظلم در خود توجه کنیم که می توانیم با آن مقابله کنیم و آن را شناسایی کرده و آن را برطرف کنیم. باید توجه را کنار بگذاریم.

یک مجرم نود و نه درصد کارهایی که می کند، ناهشیارانه است. در ما هم نور ایمان وجود دارد و از صد ظلمی که انجام می دهیم ۲۰ ظلم آن ناهشیارانه است. یعنی هر چه انسان در مسیر ظلم بیشتر قرار بگیرد، مولفه اصلاحی آن کمتر است و اگر آنها را اصلاح کند، زودتر به نتیجه می رسد. هر چه مومن می شود، مولفه های اصلاحی او بیشتر می شود و پخش تر است. به این ترتیب انسان مجرم در هر حالتی یک سری کارهای اختیاری دارد که جلوی ظلم را باید از

آنجا بگیرد. انسان مومن هم به همین ترتیب است اما حوزه‌های اختیاری او در زمینه‌های هدایتی بیشتر از مجرم است. در واقع بیشتر می‌تواند اصلاح کند و به سمت نور حرکت کند.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

گویی این آیه برای جامعه کنونی آمده است.

كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۳۱)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳)

كَذَلِكَ، این مدل شبیه به مدلی که در بالا گفته شد، مدلی بود که برای همه انبیا اتفاق افتاد و همه انبیا دشمن دار شدند. یه عده‌ای به دیگران ظلم کردند و با هم دوست شدند. به واسطه ظلم‌های آنها شیطان هم آن‌ها را به اغوا کشاند و به مجرم تبدیل‌شان کرد.

در واقع تفاوت ظالم و مجرم در این است که انسان وقتی ظالم است به خود یا دیگران ظلم می‌کند. وقتی انسان جرمی دارد یعنی سزاوار مجازات است. ظالم الزاما مجرم نیست. ظالم تا زمانی که مجرم نشده، ظالم است. در واقع دو مرتبه دارد و کار ظالم به جایی می‌رسد که موجب عقاب است.

«كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» حکایت از یک جریان پشت پرده دارد. یعنی به حدی عرصه را برای نبی تنگ کردند که او را به سمت کشته شدن بردند. از پرده‌های مخفی خبر می‌دهد.

کسانی که کافر شدند گفتند «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» قرآن یک مرتبه نازل نشد و در طول زمان اتفاق افتاد. کفر گفتند که قرآن چرا این‌گونه است و به صورت کامل یک مرتبه نیامد. در حالی که خداوند می‌فرماید «كَذَلِكَ» ما اینطور آوردیم. چرا که نازل شدن این مدل قرآن منجر به تثبیت فؤاد می‌شود. «رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» خود این مدل یک چینی را ایجاد می‌کند. هماهنگی و نظم ایجاد می‌کند.



الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُوءُ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

هیچ کس نباید خود را از ظلم تبرئه کند و همینطور هیچ کس نباید احساس کند مهر به قلب او خورده و دریافتی نخواهد داشت. از طرفی همه باید احساس کنند ممکن است دچار لغزش شوند. اگر حالت «خوف و رجا» باشد، انسان به تعادل می‌رسد. هرگاه این خوف و رجا از انسان گرفته شود، دچار لغزش می‌شود چرا که احساس می‌کند به منطقه فراق رسیده است. کسی با او کاری ندارد و در یک امنیتی قرار گرفته است. این چنین نیست. انسان در هر حالی ممکن است لغزش داشته باشد. برنامه ثابت و جاری، از میان برداشتن موانعی است که جلوی نور را گرفته و ظلمت را که عامل آن ظلم است، ایجاد می‌کند.

وَاِذْ جَعَلْنَا بَعْضًا مِّنْهُمْ اٰیٰتًا لِّبَعْضٍ اٰیٰتِنَا لِيَكْفُرُوا بِهَا لَٰكِن يَّذَكَّرْنَ بِهَا وَنَزَّلْنَا ذُحُرًا مِّنْ سَمٰوٰتٍ لِّئَلَّا يَعْلَمُوْا اَنۡ يَّحۡسِبُوْا اَنۡ يَّجۡتَنِبُوْا اَلۡعٰنۡةَ اَنۡ يَّجۡتَنِبُوْهَا لَٰكِنۡ اِنَّ اَكْثَرَهُمْ كٰفِرُوْنَ

تقدیر یعنی قانون آن از قبل گذاشته شده است. **تدبیر** یعنی اداره و اجرا کردیم. **تقریر** یعنی اتفاقات بعد یا به واسطه آن را ثبت کرده است. هر جایی که خداوند در عالم، قانون تکوینی را که براساس آن حکمی تشریح می‌شود آورده، با جعل آمده است. مثل جعل اینکه لیل، لباس است. یا مثلا جعل بینکم مودت و رحمت قرار داده است یعنی به طور طبیعی انسان با ازدواج مودت و رحمت در او جاری می‌شود. این‌ها در واقع قوانین هستند.

وقتی می‌شود «جعلنا» در واقع بیان می‌کند که انسان قانون دارد. کسی که غیبت می‌کند، نمی‌تواند از این ظلمت غیبت دور شود و حتما گرایش به این ظلمت و غیبت پیدا می‌کند. در سوره زمر خیلی شدید در رابطه با کفار صحبت شده است که افرادی هستند که با شنیدن حرف‌های خوب هم به هم می‌ریزند. برای انسان سوال پیش می‌آید که چطور ممکن است برای فردی چنین حالی به وجود آید؟! به نظر دلیل این حالت این آیه است که جزاء هر گناهی، گناهی مثل آن است. وقتی کسی گناهی را مرتکب می‌شود، همان گناه جزاء فرد می‌شود. گناه بعدی جزاء بعدی. به این ترتیب هر گناهی با خود گناه دیگری می‌آورد. به همین دلیل به گناه «سلاسل و اغلال» گفته می‌شود. اغلال است چون دید فرد را محدود می‌کند به طوریکه غیر این را نمی‌تواند ببیند. رهبری در سخنرانی‌های خود بیشتر نقاط سفید و مثبت را بیان می‌کنند مثلا اینکه میزان انقلابی‌گری جوانان امروز حتی از زمان جنگ تحمیلی هم بیشتر است. چون خود ایشان انقلابی هستند و نور انقلابی‌گری در ایشان وجود دارد به این ترتیب آنها را می‌فهمد و می‌شناسد. این طور می‌شود انسان در غیبت امام، مثل امام زندگی کند چون با نور امام می‌تواند ببیند. ولی خاصیت گناه انداختن پرده‌هاست. یعنی چشم و گوش فرد نمی‌شنود و ذائقه فرد نمی‌کشد. به جایی می‌رسد که فرد هر کاری را در نظر می‌آورد، پوچ و بی‌فایده می‌شود.

یکی از مباحثی که بین جوانان مطرح است همین موضوعات است که مثلاً رفتن به مسجد یا خواندن نماز اول وقت چه فایده و سودی می‌تواند داشته باشد. در واقع به این ترتیب انسان به این شکل تیره می‌شود و در ظلمت قرار می‌گیرد.

مهم‌ترین مصداق برای مذهب‌یون در رابطه با ظلم، عمل نکردن و ترک دانسته‌ها و آن چیزهایی که خوب و به صلاح است، می‌باشد. مثلاً من می‌دانم الان باید سکوت کنم ولی این کار را نمی‌کنم. خیلی‌ها دنبال راهکار برای انجام ندادن گناه می‌گردند. انسان نباید ظلم کند. مثلاً نباید غیبت کرد. انسان نباید به دنبال پیدا کردن راهکار چگونگی غیبت نکردن، زمان خود را از دست بدهد. مثلاً در سن بالا فرد فقط توانسته غیبت نکند در حالی که باید در خط مقدم جنگ در برابر باطل می‌بود. یک قاعده وجود دارد «کار خوب را باید انجام داد و کار بد را نباید انجام داد»

در واقع انسان دچار خسر می‌شود اگر ظلم‌هایی که به او نشان داده شده و او را نسبت به آن‌ها آگاه کرده‌اند، برطرف نسازد. و در این شرایط دستگاه در امام حسین (علیه‌السلام) قرار نمی‌گیرد و به ناچار در سپاه یزید خواهد بود. از طرفی نباید خیلی به دنبال راهکار بود. به دنبال انجام ندادن آن باشند. حالا به تدریج انجام دهد ولی ترک کردن حتماً باید باشد. حتی از یک ظلم و دروغ باید شروع کرد. البته این نظر امام (ره) در کتاب آداب نماز است. به این شکل است که انجام ندادن کاری به صورت دفعی است و انجام دادن یک کار به صورت تدریجی است. گفته شده است که هیچ تقوایی مثل از ترک محارم نیست چون آن را باید قطعی انجام داد. در انجام واجبات باید انجام دهد و در اخلاق از کثرت رفتار می‌شود بهره گرفت تا صفت شود.

انسان وقتی دچار ظلم می‌شود و چنین جریان‌هایی برای او محقق می‌شود، حاضر نیست قطع کند و در نظام تربیتی اعتدال را نگه نمی‌دارد و فشارهایی را به فرزندهای خود تحمیل می‌کند. یعنی وقتی انسان در برطرف کردن ظلم‌ها و گناهان کوتاهی کند در سیستم تربیتی به شکل دیگری خود را نشان می‌دهد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات

➤ يك موضوع مهمی که می‌خواستم مطرح کنم اینکه خانم عاصف و آقای موسوی از کسانی هستند که به خیریه‌های مختلف در ارتباط هستند و بخش‌های زیادی از کشور در این خیریه‌ها بررسی شده و افراد نیازمند شناسایی شده است. طبق پیشنهادی که ما به این دو بزرگوار دادیم قرار بر این شد تا بخشی از این کار را ما انجام دهیم. طبق بررسی که انجام شده یکی از نیازهای اساسی لوازم التحریر است. هر کدام از دوستان که تمایل داشتند می‌توانند از دستگاه کارتخوانی که برای عسل در مدرسه وجود دارد استفاده کنند و فیش آن را حتماً به آقای ساعدی تحویل دهند.